

توانایی یا ناتوانی زبان فارسی؟

عبدالله کوثری

بحث توانایی یا ناتوانی زبان به هنگام تقابل با فرهنگ و زبانهای دیگر مطرح می‌شود و میدان این مقابله ترجمه است. زبان فارسی از هزار سال پیش در میدان ترجمه به آزمون نهاده شده. ترجمه‌های گوناگون از قرآن و ترجمه متون فلسفی که سبب شد در قرن‌های سوم و چهارم فرهنگ ایرانی به اوجی بی‌سابقه دست یابد و پیامد آن پیدایش متفکرانی چون ابوریحان و ابن سینا و خیام و رازی و ... بود، نشان داد که این زبان برای بیان مفاهیم پرورده شده در زبانهای دیگر چندان کم و کاستی ندارد. خوشبختانه امروز بسیاری از آن ترجمه‌ها در دسترس ما هست و هنوز هم می‌توانیم از آنها نکته‌ها بیاموزیم. اما در این یک قرن و نیم گذشته که ما خواه ناخواه به دنیای جدیدی رانده شدیم، از نخستین کارها مان تلاش برای شناخت این دنیا و پی بردن به رمز و راز آن بوده است. این دنیایی است که ما نقشی در ساختن آن نداشته‌ایم و هنوز هم نداریم. بیشتر مصرف‌کننده بوده‌ایم. هم در عرصه تکنولوژی هم در عرصه علوم دقیق و هم در زمینه علوم انسانی. از این روست که ترجمه در مملکت ما اهمیتی روز افزون داشته و دارد. در این مدت زبان ما از طریق ترجمه غنی شده، یعنی مترجمان ما مفاهیم جدیدی از فرهنگ دیگر را با واژه‌هایی که یافته‌اند یا ساخته‌اند وارد زبان ما کرده‌اند. برخی از این واژه‌ها یافتنی بوده، یعنی مترجمان با رجوع به متون گذشته آنها را یافته‌اند و دوباره به کار گرفته‌اند مثل واژه ناکجا آباد در برابر یوتوپیا. اینها اغلب مفاهیمی است مربوط به فلسفه قدیم که قبلاً هم در فرهنگ ما سابقه داشته چون آن آثار را قرن‌ها پیش ترجمه کرده بودیم. اما مفاهیم فلسفه جدید یا آنچه در نظریه‌های مثلاً جامعه‌شناسی جدید آمده، چیزهای کاملاً بی‌سابقه است. من از آنجا که در ترجمه فلسفه محض دستی ندارم فقط در مقام خواننده می‌توانم حرف بزنم. اما در مقام مترجم ادبی، در این سی و چند سال که متون مختلف ادبی، از تراژدی‌های یونان تا داستان‌های آمریکای لاتین و کتابهایی در زمینه شناخت متفکران و نویسندگان غربی را ترجمه کرده‌ام کمتر موردی یافته‌ام که زبان فارسی در برابر زبان انگلیسی به اصطلاح "کم بی‌آورد". در عرصه ادبی ما ترجمه‌های بسیار ممتازی از آثار مهم ادبیات جهان داریم که چیزی از اصل کم ندارد. این از آن روست که زبان ما در این هزار و اندی سال برای بیان انواع مفاهیم و توصیف حالات و اطوار جسمانی و روحانی آدمی خوب آموخته و آزموده شده. به عقیده من زبانها مشترکات بسیار دارند و به همین دلیل اصولاً ترجمه امکان‌پذیر می‌شود. اما این بدان معنی نیست که زبانها الزاماً متناظر با هم هستند. تفاوت فرهنگها سبب می‌شود برخی مفاهیم و

واژه‌ها در یک زبان کاربرد بیشتر یابد و در نتیجه در طول زمان صیقل بخورد و به حد کمال زیبایی و رسانایی برسد اما در زبان دیگر که بستر فرهنگی متفاوتی دارد مفاهیم دیگر و واژه‌های دیگر این روند تکاملی را طی کنند.

بنابراین در تقابل دو زبان گاه می‌شود که ما برای بیان یک مفهوم در قالب یک واژه با مشکل روبرو می‌شویم و باید چیزی بیش از یک واژه را به کار گیریم. این وضعی است که در ترجمه ادبی، خاصه در ترجمه شعر، که از نهانی‌ترین و خاص‌ترین امکانات زبان سود می‌جوید، پیش می‌آید. اما این فقط مشکل زبان فارسی نیست، زبان انگلیسی نیز برای بیان برخی مفاهیم زبان فارسی با همین مشکل روبرو می‌شود. نگاهی به ترجمه برخی آثار کلاسیک خودمان بپردازیم یا به ترجمه برخی رمان‌های فارسی در ادبیات معاصر. در ترجمه علوم جدید، خواه علوم دقیق و خواه علوم انسانی که مفاهیم تازه و بی‌سابقه‌ای دارند ما مشکلات بیشتری داریم.

در مواردی که مترجم به درستی معنای واژه‌ای را فهمیده توانسته با اتکا به دانش فارسی خود معادل خوبی برای این واژه یا آن مفهوم جدید بسازد. در این زمینه مشکلات ما بیشتر به سبب بدفهمی مترجمان یا دانش ناکافی آنها در زبان فارسی است. تا آنجا که می‌دانم مترجمان خوب ما در ترجمه این متون فرومانده‌اند. در اینجا نکته‌ای پیش می‌آید که شاید دغدغه ذهنی بسیاری از ما باشد. وقتی می‌گوییم زبان فارسی فقیر است یا نرمش کافی در برابر زبانهای دیگر ندارد آیا این نارسایی را باید زائیده ویژگی‌های زبان فارسی بدانیم یا آن را نتیجه فقر فرهنگی اهل زبان به شمار آوریم؟ من قصد دفاع از زبان فارسی را ندارم. این زبان میراث من تنها نیست. آنچه می‌گویم بیشتر جنبه پرسش دارد تا صدور حکم. مساله از این قرار است: در این مدت ما در زمینه فلسفه و علوم انسانی بسیاری از کتابهای غربی را ترجمه کرده‌ایم، البته نه به گونه‌ای نظام‌مند و هدفمند، بلکه پراکنده و نابسامان و بیشتر با اتکا به ذوق و گرایش تک‌تک مترجمان. از این روست که هنوز مجموعه کاملی که نشان دهنده سیر تحول اندیشه غربی در این زمینه‌ها باشد در اختیار نداریم و برخی از ترجمه‌ها هم قابل اعتماد نیستند.

در مورد برخی از متفکران یا شرح آرا و عقایدشان بیش از یک یا دو کتاب معتبر در دسترس ما نیست. این خود یک مشکل است. اما مساله یا مشکل دیگر این است که آن مفاهیم ترجمه شده، آن فلسفه‌ها و آن نظریه‌های جامعه‌شناسی تا چه حد در ذهن ما جا افتاده و سپس در زبان ما سیلان یافته و پاره‌ای تفکیک‌ناپذیر از فرهنگ ما شده است؟ اگر چنین می‌بود ما نیز می‌بایست در این مدت مفاهیم جدیدی، دیدگاه‌های جدیدی و حتی نظریه‌های جدیدی در آن چارچوبها عرضه کرده باشیم. یا مثلاً از فلان نظریه جامعه‌شناسی برای تحلیل جامعه کنونی خود به گونه‌ای نظام‌مند و مستدل سود جستیم. در

این تردیدی نیست که ما امروز داریم کسانی را که بدانند و بتوانند توضیح دهند که مثلاً کانت چه می‌گفته یا دستگاه فکری هگل چگونه بوده یا فلان فیلسوف قرن بیستم چه عقیده‌ای درباره تاریخ داشته یا فلان نظریه پرداز جامعه‌شناسی حرف حسابش چه بوده. اما آیا داریم متفکرانی که در دستگاه فکری آن متفکران فکر کنند و ادامه دهنده تفکر آنان در زبان و فرهنگ ما باشند؟ نگاهی به یک واژه‌نامه فلسفی و علوم انسانی بیندازیم و ببینیم جدا از برخی واژه‌ها که دیگر مصرف روزانه پیدا کرده، چند درصد از واژه‌ها در نوشته‌های تالیفی و در گفتارهای اهل دانشگاه و اهل قلم ما، به گونه‌ای جا افتاده و طبیعی، به کار می‌رود.

به عبارت دیگر آن دستگاه‌های فکری تا چه حد در فرهنگ ما جا افتاده، از حالت عاریتی بیرون آمده و به زبان تفکر ما راه یافته تا زبان زبایی بیابد و نرمش پذیرد. تا آنجا که دیده‌ام آن واژه‌نامه‌ها بیشتر به کار مترجمان آمده و آن واژه‌ها بیشتر در ترجمه به کار گرفته شده. البته در عرصه تاریخ‌نویسی و تحلیل تاریخ داریم نویسندگانی را که به گونه‌ای خلاق از آن مفاهیم و دستگاه‌های فکری سود جستند اما در بیشتر زمینه‌های دیگر کارهای تالیفی ما در توضیح و تشریح آن دستگاه‌ها و مفاهیم بوده و چیز تازه‌ای به آنها نیفزوده‌ایم. شاید مناسب باشد که در اینجا از تجربه شخصی خود در این زمینه نیز چیزی بگویم. من در زمینه علم اقتصاد چندین کتاب ترجمه کرده‌ام و یکی از کارهایم در دوسه سال اخیر همکاری در تدوین واژه‌نامه و سپس فرهنگ توصیفی اصطلاحات اقتصاد مالی و واژه‌های رایج در بورس و اوراق بهادار بوده. در اینجا ما با مفاهیمی سروکار داریم که هیچ سابقه‌ای در فرهنگ ما و در اقتصاد ما ندارند. برخی از این مفاهیم حتی به آسانی به تصور من در نمی‌آیند. ما از آنجا که هیچ پیشینه‌ای در این زمینه نداریم، ناچاریم یا به روش گرده برداری یا ترجمه لفظ به لفظ واژه بسازیم یا با توجه به کاربرد یا مفهوم آن چیز معادلی ابداع کنیم. در هر مورد کار دشواریهای خاص خود دارد. می‌توانم بگویم زبان فارسی در برخی موارد آن نرمش لازم را ندارد اما هنوز برای من روشن نیست که این نارسایی به سبب اخت نبودن ما با آن مفاهیم است یا برآستی عیبی در زبانمان وجود دارد. نکته‌ای که در اغلب موارد توجه مرا جلب می‌کند آسانگیری و باز بودن دست و بال غربی‌هاست در ساختن این اصطلاحات. پیش پا افتاده‌ترین کلمات در کنار "سنگین ترین" کلمات می‌نشینند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. کار به آنجا می‌کشد که برای بیان یک مفهوم از اسم شخص یا فلان شرکت یا کارخانه استفاده می‌کنند. مثل Green Shoe که نام کارخانه‌ای بوده که مثلاً اولین بار از فلان سهام استفاده کرده. حال ما برای یافتن معنی این اصطلاح باید چند فرهنگ تخصصی را بخوانیم و بعد چون نمی‌توانیم از روش لفظ به لفظ استفاده کنیم خودمان واژه‌ای بسازیم که رساننده مفهوم آن نوع سهام و کاربرد آن باشد. ما نمی‌توانیم در این مورد یا هر مورد دیگر خیلی دست خودمان را باز بگذاریم چون

می‌ترسیم در رساندن معنی کوتاهی بکنیم. آیا اگر ما خودمان چنان سهامی را ابداع کرده بودیم باز چنین مشکلی داشتیم؟ نگاهی به اصطلاحات معماری سنتی خودمان بیندازیم. سنتی دیرین و باشکوه که دستاوردش را فقط کافی است در اصفهان تماشا کنیم. چه واژه‌های طبیعی و خوش تراشی در این سنت داریم. مشکل اصلی ما این است که کار واژه‌گزینی ما معمولاً در خلاء و به گونه‌ای انتزاعی صورت می‌پذیرد. زیرا آن مفهوم هیچ پیشینه‌ای در فرهنگ ما ندارد و در تفکر روزانه ما هم کاربردی نمی‌یابد. چون کل آن دستگاہ برای ما عاریتی است، از آن ما نشده. بنابراین باز پرسش خودم را تکرار می‌کنم: آیا این فقر زبانی و نرمش‌ناپذیری زبانی که می‌بینیم و در برخی از رشته‌های علوم برآستی وجود دارد. نتیجه ساختار زبان ماست یا به این علت است که ما هنوز نتوانسته‌ایم در فرهنگ امروز جهان جا بیفتیم و آن فرهنگ و مفاهیم جدید آن را چنان آموخته ذهن خود بکنیم که زبان به پیروی از ذهن، در برابر آن مفاهیم جدید آموخته شود و زایایی و نرمش بیابد. π